

چشم اندازها:

«هرج و مرج بورژوازی» یا «نظم کارگری»؟

نقدی به مواضع «حزب کمونیست کارگری ایران»

«استراتژی» و «تاکتیک» کمونیست ها عموماً براساس ارزیابی مشخص از چشم انداز جنبش کارگری تعیین می شود. در وضعیت کنونی ایران، بحران سیاسی و اقتصادی به حدی رسیده است که بحث پیرامون چشم انداز جنبش کارگری به یکی از مسایل محوری کمونیست ها تبدیل شده است. مسئله سرنگونی رژیم (و یا فروپاشی نظام موجود)، هر روز واقعی تر و ملموس تر از گذشته طرح می شود. حتی مدافعان رژیم بدان اذعان داشته، به هراس افتاده و از وقوع نزدیک آن به یکدیگر هشدار می دهند.

همچنین، بحران عمیق اقتصادی و اختلاف های درونی رژیم زمینه را برای مبارزات عمیق تر کارگران و زحمتکشان در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری بیش از پیش فراهم می کند. به سخن دیگر دوره آتی، دوره جنگ داخلی، قیام و انقلاب است. هر انقلابی نیز در درون خود «هرج و مرج»، «توطئه» و «کشتار و خونریزی» به همراه خواهد داشت. هر انقلابی همراه خود نیروهای «ضد انقلابی» را نیز پرورش می دهد. انقلاب یعنی «جنگ» طبقاتی؛ در جنگ، نیروها در مقابل یکدیگر صف آرایی کرده و تا غلبه یکی بر دیگری پیش می روند. اما، انقلاب منطق خود را نیز داراست. قیام توده ای، به قول انگلس، یک «هنر» است. «جنگ طبقاتی»، «انقلاب»، «قیام» و «تسخیر قدرت» داری «نظم» ویژه ای است، که کلیه

پتانسیل نیروهای انقلابی را در راستای سرنگونی نیروی ضدانقلابی بسیج می کند. نظمی است که تدارک و تحقق سرنگونی رژیم و بازسازی یک رژیم نوین را به فرجام می رساند.

چنانچه چشم انداز «واقعی»، یک چشم انداز انقلاب کارگری متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان باشد، وظیفه ی اساسی کمونیست ها جهت گیری سیاسی به سوی قشر پیشروی کارگری در راستای تدارک انقلاب آتی خواهد بود. تدارک انقلابی نیز شامل فعالیت مشخص در درون و همراه با این قشر برای فراهم آوردن زمینه مناسب برای تسخیر قدرت و جایگزینی دولت بورژوازی با یک دولت کارگری است.

اما، این نتیجه گیری از بحران فعلی در ایران، به زعم نظریه پرداز «حزب کمونیست کارگری ایران»، «بیمصرف^۱» و نامربوط به واقعیت های کنونی ایران و جهان است. کشف نوین ایشان (که ظاهراً «هیچ جای مارکسیسم» از آن سخنی به میان نیامده است و با «استقبال» شدید «مردم عادی» مواجه شده است)^۲، اینست که وقایع «رواندا، سومالی، یوگسلاوی، افغانستان، چچنی» تصویر یک «وضعیت دائمی» در سطح جهانی از «هرج و مرج» را نشان می دهد. و این می تواند تصویری از «وضعیت دائمی» در ایران باشد! به علت این خطر که «احتمال واقعی وقوع» آن وجود داشته، «سناریوی سیاه و سفید» بایستی طرح گردد. یعنی در مقابل «فلاژهای اپوزیسیون، ماجراجویان سیاسی، اوباش نظامی و جریانات مسلح اسلامی» - جبهه «سیاه»؛ بایستی سایر نیروها مانند «کمونیست ها، ناسیونال

^۱ - نقل قول ها از مقاله های «منصور حکمت» در «سناریوی سیاه، سناریوی سفید»، انترناسیونال، شماره ی ۱۸، تیر ۱۳۷۴؛ و «در ستایش سکوت» «چپ» و بحث سناریوی سیاه»، انترناسیونال، شماره ی ۱۹، آذر ۱۳۷۴.

^۲ - «حکمت» مدعی است که ۱۱ هزار نسخه از انترناسیونال میان «مردم عادی» توزیع شده و آنها از نظریات وی استقبال کرده اند! پرسیدنی است که این «مردم عادی» کیستند؟ آیا اینها شامل کارگران پیشرو در داخل کشور نیز می شوند؟ چند نسخه از این نشریه در ایران توزیع می شود؟ و این نوشته چه تأثیری در میان قشر پیشرو داشته است؟ نظر کارگرانی که طی دهه گذشته در مقابل رژیم ایستادگی کرده و صدها اعتصاب و دهها قام توده ای را سازمان داده اند چیست؟

رفرمیست‌های توده‌ای، راه کارگری و اکثریتی؛ ناسیونالیست‌های جمهوری خواه؛ بخشی از خرده بورژوازی؛ سلطنت‌طلبان و مدافعان و طرفداران رژیم سابق، و احزاب خودمختار طلب کردستان - طیف «سفید»، راتشکیل دهند. به اعتقاد وی این تنها راه جلوگیری از این «خطر» احتمالاً قریب الوقوع است. البته در رأس جبهه «سفید» باید «حزب» قرار گیرد زیرا که «اگر یک جریان در کل ایران وجود داشته باشد که واقعاً خواهان جلوگیری از تجربه یوگسلاوی و افغانستان است همین جریان کمونیسم کارگری است!» (چه توضیح می‌دهیم!)

به سخن دیگر، به زعم ایشان، انکشاف انقلاب در دو مرحله صورت می‌گیرد: مرحله نخست جلوگیری از «تخریب چهار چوب مدنی و جامعه» یا «از هم گسیختن شیرازه کلی جامعه» و «احیای مدنیت» در «اتحاد عمل» (البته نه ائتلاف) با نیروهای جبهه ی «سفید» براساس توافق «حداقلی از اصول سیاسی» حول یک «بیانیه»؛ و مرحله ی دوم، در حین و پس از جلوگیری از پیروزی جبهه «سیاه» و افشای «ماهیت» و ناپیگیری سایر نیروهای «سفید» به «مردم» و «بسیج نیروی سوسیالیسم»، «برقراری حکومت کارگری» برای «خاتمه» به «وحشت و توحش» است. زیرا که «حکومت کارگری جامع‌ترین و کامل‌ترین نمونه آن رژیم سیاسی مدرن و سکولار و آزادی است». و البته برای رسیدن به این حکومت، «فراخوان» او به «مردم کارگر و زحمتکش» اینست که به «حزب» بپیوندند!

تحلیل وقایع و پیش‌بینی‌های «نظریه پرداز»، چند ایراد اساسی دارد. وی هم در متدولوژی، هم در ارزیابی نقش پرولتاریا، هم نقش ضدانقلابی بورژوازی و دولت آن و امپریالیزم، دچار انحراف‌های عمیق شده است. بیشتر توضیح می‌دهیم.

کارگران ایران و انقلاب

"مارکسیزم بیش از هر چیز یک روش تجزیه و تحلیل مناسبات اجتماعی است"^۲. و نه صرفاً انعکاس نظریات عمومی "مردم عادی" و یا احساسات فردی در مقابل ناهنجاری ها و وقایع اسفبار جهان. تحلیل های سناریونویس «حزب» یک مسئله محوری (یعنی نقش طبقه کارگر) را کاملاً از قلم انداخته و در نتیجه تحلیل غیرواقعی از وضعیت کنونی ایران ارائه می دهد.

سوال اساسی ای که در مورد وضعیت ایران در مقابل ما مطرح می گردد اینست که: آیا طبقه ی کارگر ایران تجربه، آگاهی و آمادگی کافی برای تدارک انقلاب و جذب اکثریت قشرهای تحت ستم به دور برنامه خود را دارد یا خیر؟ به اعتقاد ما پاسخ مثبت است. اما، تحلیل های «نظریه پرداز» نشان می دهد که ایشان پاسخ مثبتی برای این سوال ندارد. در کل مقاله چند صفحه ای وی، حتی یک جمله در مورد نقش انقلابی طبقه کارگر و ارگان های خود سازنده آن، شوراهای کارگری، دیده نمی شود. این امر البته اتفاقی، یا نتیجه لغزش قلم و یا بی توجهی صرف نمی توانسته باشد. «نظریه پرداز» اصولاً به چنین پتانسیلی در جامعه اعتقاد ندارد (حداقل در فاز اول- یعنی مرحله ی «هرج و مرج»). در جبهه «سفید» ایشان، کلیه ضدانقلابیون و خائنین به طبقه کارگر وجود دارند، مگر تنها نیروی انقلابی در جامعه ایران، یعنی کارگران و زحمتکشان فقیر.

برخلاف عقاید «نظریه پرداز»، طبقه کارگر ایران نه تنها در هر جنبشی در راستای سرنگونی رژیم فعالانه سهم خواهد بود، که نقش محوری و تعیین کننده ای نیز ایفا خواهد کرد.

^۲ - در این مقاله از نوشته های «لئون تروتسکی» مندرج در «تاریخ انقلاب روسیه» و «نتایج و چشم اندازها» استفاده شده است. این نوشته ها توسط «نشر کارگری سوسیالیستی»، از انتشارات «اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران»، منتشر شده است.

به سخن دیگر، در تحولات آتی ایران، مسئله ی سرنگونی رژیم با حضور فعال کارگران جوان در صحنه جنگ و انقلاب، پیوند خورده است. بدون «دخالته مستقیم این طبقه، سرنگونی یا اصولاً صورت نمی گیرد و یا جنگ داخلی به نفع ضدانقلاب خاتمه می یابد. حضور فعال طبقه کارگر در صحنه جنگ، تنها تضمین جلوگیری از «هرج و مرج» است. مطمئناً ساواکی های سابق، توده ای ها و اکثریتی ها و مشتی لیبرال گیج سر و یا حتی «حزب»! نقش مهمتری از طبقه کارگر در سرنگونی رژیم و یا جلوگیری از تخریب "مدنیت" در آتیه ایفا نخواهند کرد.

او فراموش می کند که طبقه کارگر در ایران هم تجربه تاریخی (قیام بهمن ماه ۱۳۵۷) و هم تجربه تشکیلاتی (اعتصاب های ۱۷ سال گذشته) را دارد. هیچ یک از قشرهای تحت ستم جامعه و حزب های رنگارنگ سیاسی اپوزیسیون در چنین موقعیتی نیستند.

انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ایران بیش از هر چیز، بیانگر آغاز یک دوره مداخله توده های میلیونی در تعیین سرنوشت نظم اجتماعی بود. طبقه کارگر بدون هیچ تجربه قبلی و از درون سال ها اختناق دیکتاتوری نظامی «شاهنشاهی»، دخالتی از نظر وسعت و عمق، غیرقابل مقایسه با هیچ یک از انقلاب های توده ای- چه در تاریخ دوران پیشین ایران و چه سایر انقلاب های معاصر- انجام داد. انقلاب نمونه بارزی بود از اینکه چگونه یک جنبش توده ای در جریان تکاملش می تواند قدرت سیاسی و نظامی یک دیکتاتوری وحشی بورژازی متکی بر امپریالیزم را درهم کوبد.

برای نخستین بار در تاریخ ایران، در مدت زمان کوتاهی، عالی ترین اشکال خود-سازماندهی توده ها: شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان و کمیته های اعتصاب و محله ها و غیره شکل گرفتند. جنبش زنان که سال ها در حالت سکون بسر می برد، در دفاع از حقوق مساوی وارد صحنه مبارزاتی شد. جنبش ملیت های تحت ستم (کردها، عرب ها، بلوچ ها و مردم ترکمن صحرا) برای کسب حق تعیین سرنوشت با روحیه قاطع وارد کارزار مبارزه شدند. مبارزات بیکاران برای شغل و

بیمه های اجتماعی، جنبش دانشجویی برای نظارت بر نظام آموزشی و استقلال آن از دولت و غیره در انقلاب مشاهده شدند.

اینها نمایانگر یک «نظم» انقلابی بود.

کلیه این تجارب در پوست و استخوان کارگران و زحمتکشان باقی مانده و در وضعیت بروز جنگ و انقلاب آتی، در سطح عالی تری مجدداً تکرار خواهند شد.

در مقابل، اپوزیسیون بورژوایی (جبهه ملی و نهضت آزادی و غیره) همانند یک طفل علیل در مقابل چنین جنبشی به مثابه یک ناظر، مبهوت باقی ماند.

«نظریه پرداز» کلیه این شواهد عینی را در سناریوی خود نادیده می گیرد.

اضافه بر اینها، طی ۱۷ سال اختناق آخوندی، طبقه کارگر ایران نشان داد که یک لحظه دست از مبارزه بر نداشته است. تنها افراد مغرض این واقعیت را انکار می کنند. صدها اعتصاب کارگری در کارخانه های ایران، طغیان های شهرهای ایران، وقایع اخیر در «اسلام شهر» همه حکایت از تداوم جنبش کارگری- به ویژه قشر پیشروی کارگر- می کند.

«نظریه پرداز» با مشاهده برنامه های تلویزیونی، به این کشف نایل آمده است که این عقاید همه کهنه شده اند و یا در زمان از هم پاشی «مدنیت» مطرح نیستند. او معتقد است که در مرحله ی نخست، مسئله بر سر مبارزه کارگران با سرمایه داران نیست بلکه مسئله بر سر حفظ «شیرازه مدنیت» در ایران است! زیرا که پس از فروپاشی شوروی وضع تغییر کرده است. او می پرسد: ببینید بر سر "رواندا و سومالی، افغانستان و غیره" چه آمد؟ این یک "وضعیت دائمی" است که در ایران هم می تواند رخ دهد. پس با خیال راحت کارگران و زحمتکشان را فراموش کرده و به دنبال ساواکی های سابق و توده ای و اکثریتی های خائن برویم! و با آنها برای حفظ «مدنیت» اتحاد کنیم! (حق با اوست تاکنون در "هیچ جای مارکسیستی" از این نوع تحلیل ها سخنی به میان نیامده است!).

کلیه این تحلیل‌ها غیرعلمی و نامربوط به واقعیت جهان و ایران هستند. پرسیدنی است که چرا وضعیت مثلاً در یوگسلاوی "دائمی" است؟ مگر طی همین سال گذشته (پس از کشف «تنوری» سناریوی «سیاه» صلح و نظم سرمایه داری در حال بازگشت به یوگسلاوی نیست؟ حتی اگر در این کشورها "وضعیت دائمی" باشد چرا باید در ایران چنین اتفاقی عیناً رخ دهد؟ عقاید «نظریه پرداز» (با عرض معذرت) نزدیکتر به ایرادات یک فرد هیجان زده ای است که تحت تأثیر تبلیغات باطل برخی از همان نیروهای «سفید» قرار گرفته، تا به یک تحلیل علمی مارکسیستی. بیشتر توضیح می‌دهیم.

اول، وقایع «رواندا، سومالی، لبنان، یوگسلاوی، افغانستان و چچنی» همه یک منطبق و «نظم» مشخصی را دنبال می‌کنند. همه این وقایع به علت بحران عمیق نظام جهانی سرمایه داری تحقق یافته و می‌یابند. اما در هر مورد، پس از دوره ای «هرج و مرج»، در غیاب جنبش انقلابی، این وقایع بسود «نظم» سرمایه خاتمه می‌یابند.

دوم، این کشورها هیچ یک ایران نیستند. از یک سری وقایع عمومی نمی‌توان قوانین ابدی و جهاتشمول استنتاج کرد. هیچیک از این کشورها تجربه طبقه کارگر ایران را نداشته‌اند. کدام عقل سلیمی می‌تواند «رواندا» و یا «سومالی» را با ایران مقایسه کند؟ کدام فصل مشترکی بین این کشورها و ایران را می‌توان از لحاظ اقتصادی، سیاسی توضیح داد؟ آیا واقعاً کشوری مانند «افغانستان» که در حیات سیاسی خود حتی یک اعتصاب سراسری کارگری نداشته (چه رسد به یک انقلاب توده‌ای) را می‌توان با حرکت‌های توده‌ای کارگران در ایران مقایسه کرد؟ آیا حضور نیروهای مرتجع هرج و مرج طلب اسلامی که توسط «سیا» و رژیم ایران حمایت می‌شوند را می‌توان با شوراهای کارگری مستقل در دوره قیام قیاس کرد؟ سوم، مگر در جنگ اول جهانی، «مدنیت» به خطر نیفتاده بود. در روسیه برای نمونه حتی آدم‌خواری (و قحطی) وجود داشت. مگر ده‌ها کشور امپریالیستی به

دولت جوان شوروی تهاجم نظامی نکردند؟ پس چطور شد که در چنین وضعیتی انقلاب کارگری متکی بر شوراهای، با «نظم» کامل انقلابی بر همه این جریان های «سیاه» پیروز شد؟ اگر مسئله تنها نابودی «شیرازه مدنیّت» بود چرا وضعیتی مانند «رواندا» در آنجا تکرار نشد؟

تنها تفاوت آن دوره با وضعیت کنونی اینست که امروز فجایع سرمایه داری روی صحنه «تلویزیون» ظاهر می گردد و احساسات انسان دوستانه برخی از «روشنفکران» را جریحه دار می کند، و آنها را به این نتیجه می رساند که گویا جهان در حال «کن فیکون» شدن است و باید به نجات «مدنیّت» پرداخت! وگرنه ویرانی ها، فجایع، خرابی ها و دخالت های نظامی همه بخشی از انقلاب ها و ضدانقلاب ها بوده و در طول تاریخ وجود داشته اند و کشف جدیدی نیستند.

مبارزه برای قدرت سیاسی

از دیدگاه سوسیالیست های انقلابی، انقلاب مبارزه ای است میان نیروهای اجتماعی برای کسب قدرت دولتی. دولت ابزاری است در دست نیروهای غالب اجتماعی. این ابزار همانند ماشینی، اجزاء مشخص خود را داراست: نیروی محرک، موتور، مکانیزم انتقال و مکانیزم اجرایی. نیروی محرک دولت منافع طبقاتی است؛ مکانیزم موتوری آن تهییج، نشریات، تبلیغات و مدارس، حزب ها، مساجد، تظاهرات خیابانی و قیام هاست. مکانیزم آن تشکیلات مقننه، طبقه، قشرهای ممتاز جامعه، روحانیون، می باشد. و بالاخره مکانیزم اجرایی آن دستگاه اداری، پاسداران و پلیس، دادگاه ها، زندان ها و ارتش است.

گرچه دولت برای قشرهای درگیر جنگ فی نفسه هدف نیست، اما ابزار عظیمی است برای سازماندهی، برهم زدن و سازماندهی مجدد مناسبات اجتماعی. هر تشکیلات سیاسی (چه بورژوایی و چه کمونیستی) می کوشد تا قدرت سیاسی را بدست آورد تا بتواند دولت را در خدمت طبقه ای که وی نمایندگی می کند قرار دهد

(البته «نظریه پرداز» با کشف جدیدش، این تنوری مارکسیستی را مورد سوال قرار داده است).

«هرج و مرج»، «قیام»، «توطئه» و «جنگ داخلی»، همه اجزاء جداناپذیر «انقلاب» هستند. در هر حرکتی برای سرنگونی دولت، جریان های سیاسی، اگر ساده لوح نباشند، با هدف تسخیر قدرت وارد کارزار جنگ و مبارزه می شوند. در جنگ داخلی نیروها، متحدان طبیعی خود را در سنگرهای جنگ پیدا می کنند و نه براساس تأثیرات نوشته ها، کتب و برنامه های «تلویزیونی»!

نیروهایی که خواهان حفظ نظام سرمایه داری و دولت آن هستند (و صرفاً در صدد تغییر «رژیم» یا «حکومت» اند)^۴، یکدیگر را پیدا کرده و در یک جبهه قرار می گیرند. و برعکس، نیروهایی که خواهان سرنگونی دولت سرمایه داری و جایگزینی آن با دولت کارگری اند در یک سنگر مشترک قرار می گیرند. در جنگ داخلی هر نیرو، در جبهه متحدان واقعی خود قرار می گیرد. همه «بیانیه» ها و توافق های قبلی بی ارزش خواهند شد.

در صورت بروز جنگ داخلی در ایران، کارگران پیشرو، گرایش های آنارشستی و آنارکو سندیکالیستی در درون جنبش کارگری، کمونیست ها، زنان، ملیت های تحت ستم، دهقانان فقیر در یک سنگر قرار می گیرند. در مقابل آنها، نیروهای طرفدار نظام سرمایه داری سنگربندی خواهند کرد. نیروهای بینابینی در جستجوی جبهه ای خواهند بود که از سازماندهی بهتری برخوردار است. هر چه طبقه کارگر قاطعانه تر و با اعتماد نفس بیشتری عمل کند، به همان نسبت می تواند قشرهای بینابینی (لیبرال ها، دمکرات ها، خرده بورژوازی و غیره) را به خود جلب کند. کمونیست ها هیچگاه از قبل از وقوع انقلاب، حساب و کتاب برای خرده بورژوازی باز نمی کنند، زیرا که آنان به محض مشاهده کوچکترین ضعفی، جبهه خود را تغییر

^۴ - یکی دیگر از اشتباهات «نظریه پرداز» در نوشته خود اینست که تفاوتی بین «دولت» و «حکومت» (رژیم) قابل نشده است و از هر دو به یک مفهوم استفاده می کند.

می دهند. "خرده بورژوازی گرچه قادر است شور و شوقی ناگهانی و حتی خشمی انقلابی از خود نشان دهد، اما پشتکار ندارد. به محض برخورد با ناملایمات ها دلسرد می شود، و از قله ی بلند امید در سر اشیب سرخوردگی می افتد."

بنابراین، حتی در صورت وقوع «جنگ»، کمونیست ها موظفند که جنگ داخلی را به انقلاب و نهایتاً قیام توده ای برای تسخیر قدرت تبدیل کنند. و این امر امکان پذیر نیست مگر اینکه از ابتدا اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر وجود داشته باشد. تبلیغاتی مانند دفاع از «شیرازه مدنیت» و ایجاد «اتحاد عمل» با بخشی از بورژوازی، نتیجه ای جز نابودی اعتماد بنفس در درون طبقه کارگر نخواهد داشت. "طبقه کارگر فقط در صورتی می تواند اعتماد بنفس لازم برای براندازی حکومت را بدست آورد که چشم انداز روشنی در برابرش گشوده شود. و فرصت بیابد که تناسب نیروها را که به نفع او در حال تغییر هستند در میدان عمل بی آزمایش، و ضمناً وجود یک رهبری مطمئن از خود، ثابت قدم، و بصیر را در بالای سر خود حس کند: حزب انقلابی به عنوان پیشقراول با صلابت و کار آزموده ی طبقه". انقلاب و قیام نیز مانند جنگ "ادامه سیاست است به طریق دیگر". کمونیست ها باید در وقوع جنگ با سیاست مشخص انقلابی وارد کارزار گردند و نه براساس تصورات ذهنی و غیرواقعی.

اما، «نظریه پرداز» اعلام می کند که "همه می دانند ما راجع به جامعه، طبقات، استعمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم" و جریانات مختلف اپوزیسیون و از جمله خود ما سنتاً تحول سیاسی بعدی در ایران را انتقالی از یک دولت به دولت دیگری دیده ایم". به عبارت دیگر، این عقاید که خود ایشان سنتاً به آن اعتقاد داشته، به علت یکسری مشاهدات «تلویزیونی» و هیجان های لحظه ای ناشی از وقایع در "رواندا، سومالی، بوسنی و چچنی" به کنار گذاشته شده و مسئله تازه تری جایگزین مبارزه طبقاتی شده است. مارکسیست ها این روش ها را «سنتاً»،

«تجدیدنظرطلبی» در مارکسیزم قلمداد کرده اند! جنبش کارگری، این قبیل توجیه ها را بارها تجربه کرده است.

برای نمونه، قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، منشویک ها انقلاب آتی روسیه را به دو مرحله تقسیم کردند. در مرحله نخست، آنها می خواستند برای رشد بورژوازی و سرنگونی تزار، به درون حکومت موقت وارد شده و با اصطلاح رهبری آن، برای انجام یک سلسله اصلاحات رادیکال تر اقدام کنند. و در مرحله دوم، مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و تشکیل حکومت کارگری را پیش بینی می کردند. تجربه اینگونه عقاید نشان داد که این عده به ابزار بدون اراده بورژوازی تبدیل گشته و نهایتاً در صف ضدانقلاب قرار گرفتند.

همچنین، در دهه قبل از سال ۱۹۱۴، بین الملل سوسیالیست و کل جنبش بین الملل کارگری بر علیه خطر جنگ، به آموزش و بسیج توده های زحمتکش پرداخت. اما، به محض آغاز جنگ، بسیاری از رهبران سوسیال دمکرات به عقاید شوونیسم در غلتیدند. حمایت شوونیستی از مسئله دفاع ملی از «مام وطن» امپریالیستی در هر دو جبهه، مترادف با خاتمه دفاع از منافع آتی طبقاتی کارگران شد. «اتحاد مقدس» کارگران و سرمایه داران در برابر «دشمن خارجی» اعلام شد. سوسیال دمکراسی در واقع تبدیل به اسیران تراست ها و سایر سوداگران جنگ امپریالیستی شدند.

چنانچه «حزب» به اصول خود پای بند باشد و از نتایج فجایع این مواضع فرصت طلبانه آگاه باشد، باید بطور قاطع از اصول کمونیستی خود در همه مواقع دفاع کند. دو مرحله ای کردن انقلاب و اتحاد با نیروهای ارتجاعی اپوزیسیون، اصول آن را زیر پا گذاشته و نهایتاً آنرا به کجراه خواهد برد.

بورژوازی و امپریالیزم

یکی دیگر از اصول کمونیست ها عدم اتحاد با خائنین به جنبش کارگری است. حتی «اتحاد عمل»! تجربه جنبش کارگری در سطح جهانی بارها به ما آموخته که

اتحاد با کسانی که کوچکترین احترامی به حقوق دموکراتیک مردم زحمتکش و کارگران نمی‌گذرند و حتی در سرکوب آنان چه در حکومت و چه از طریق جاسوسی و همکاری با رژیم، شرکت داشته‌اند، جایز نیست. اما، «حزب» زیر لوای «سناریوی سفید» چنین اتحادی را با خائنین موجه قلمداد می‌کند. سمینارها و جلسات مشترک با این جریان‌ها، گام‌های اولیه این سیاست است که «حزب» با افتخار به اجرا گذاشته است.

با چنین چشم اندازی، «نظریه پرداز» اصولاً نقش تکامل بورژوازی در دوره اخیر را نادیده می‌گیرد. در درون بورژوازی ایران گرچه همواره اختلاف‌ها و شکاف‌هایی وجود داشته، اما در هیچ دوره‌ی تاریخی و تحت هیچ وضعیتی، که کل نظام در لبه پرتگاه قرار گرفته باشد، این اختلاف‌ها منجر به پیوستن یک بخش از آنها به جبهه «سفید» نشده است. حتی در زمان سرنگونی رژیم شاه، بورژوازی (همراه با بخش عمده‌ای از ارتش و ساواک)، برای حفظ منافع عمومی سرمایه‌داری، تن به تغییر رژیم داد و به خمینی پیوست (البته با نظارت و توافق امپریالیزم). امروز دیگر برای کسی پوشیده نیست که در روزهای قبل از انقلاب مذاکرات مخفی ما بین بهشتی و بازرگان (به نمایندگی از بورژوازی بازار) از یکسو و سران ارتش و ساواک (به نمایندگی از بخش موجود بورژوازی ایران) از سوی دیگر، تحت داوری ژنرال هویزر (به نمایندگی از امپریالیزم آمریکا) صورت گرفت. معامله از بالا نیز برای کنترل کردن جنبش توده‌ای (توسط خمینی) صورت پذیرفت بقیه وقایع، تاریخ شکست انقلاب ۱۳۵۷ است که حتماً مورد پذیرش «نظریه پرداز» نیز هست.

چنانچه بخش‌های مختلف بورژوازی ایران (سلطنت‌طلبان و آخوندها) در گذشته باهم برای سرکوب جنبش کارگری به توافق رسیده باشند، در آینده هم چنین خواهند کرد. اما «نظریه پرداز» فریاد می‌زند که اینها «سناریو»های کهنه شده ایست، «تلویزیون» را نگاه کنید و ببینید در «رواندا» چگونه مردم از گرسنگی به هلاکت می‌رسند! این است آینده ایران! در دوره «هرج و مرج» صرفاً دو جبهه تشکیل

می شود، سلطنت طلبان و بورژوازی «دمکرات» هرگز بطرف جبهه «سیاه» و «حزب الله» نخواهند رفت و در جبهه کمونیست ها قرار خواهند گرفت!

این ارزیابی درست نیست. تاریخ انقلاب ها و جنگ ها و «هرج و مرج» های معاصر نشان داده است که ترس و واهمه بورژوازی (و امپریالیزم) از طبقه کارگر و جنبش توده ای زحمتکشان، به مراتب بیشتر از «سیاه» ترین بورژواهاست (حتی اگر آنها آدم خور باشند!). زیرا با بورژوازی «سیاه» نهایتاً کنار می آیند، اما با نیروی پیشرونده طبقه کارگر هرگز به آشتی نخواهند رسید. در عصر سرمایه داری پسین مبارزات طبقه کارگر، حتی در مقطع فروپاشی «مدنیت» جهت گیری ضدسرمایه داری و ضدامپریالیستی دارد. اینهاست تجارب تاریخ معاصر جنبش کارگری. از این تجارب است که کمونیست ها «سناریو» و تحلیل چشم انداز را ترسیم می کنند.

«نظریه پرداز» پیش بینی و کشف دیگری می کند که گویا امپریالیزم برای "سرکار گذاشتن دولت این جریان (سلطنت طلبان) در بخشی از ایران به ویژه خوزستان و استان های جنوبی به کمک نیروهای نظامی غرب و یا سازمان ملل، برسمیت شناسی دولت اینها در صحنه بین المللی و تلاش سیاسی و نظامی برای یک کاسه کردن قدرت این جریان در کل کشور یک احتمال واقعی در شرایط اضمحلال جمهوری اسلامی است!"

با چنین پیش بینی هایی، «نظریه پرداز» نشان می دهد که نه تنها شناخت واقعی از جنبش کارگری ندارد که اربابان «سلطنت طلبان» را نیز خوب نمی شناسد. سوال ما اینست که چرا امپریالیزم باید «رضا پهلوی» را به «رفسنجانی» ترجیح دهد؟ امپریالیزم هنوز آلترناتیو بهتر از رفسنجانی برای سرکوب جنبش کارگری نیافته است. کوشش دولت های غربی اینست که چنین رژیم (و یا جناح «معتدل» آن) را در وضعیت «هرج و مرج» نجات دهند و نه جریان های بی اعتبار و منفوری مانند چاقوکشان ساواکی و طرفداران شعبان بی مخ ها سابق و یا رضا پهلوی ها را.

البته آرزوی و آمال «سلطنت طلبان» این بوده که روزی آمریکا به «داد» آنها خواهد رسید و قشون ضربتی خود را به جنوب ایران برای نجات این عده اعزام خواهد کرد. اما، این تنها یک آرزوست. امروز خود سلطنت طلبان نیز به این طرح های تخیلی دیگر پای بند نیستند!

مگر رژیم «صدام»، دشمن شماره ی یک آمریکا شناخته نشد؟ مگر جنگ تمام عیار کلیه ارتش دولت های غربی علیه صدام صورت نگرفت؟ پس چرا آمریکا قوای خود را تا حد سرنگونی او پیش نبرد؟ و «دولت در تبعید» مردم عراق و یا ژنرال های «ضدصدام» را جایگزین او نکرد؟ پاسخ بسیار ساده است. زیرا که دولت های غربی و آمریکا اصولاً قصد براندازی چنین رژیمی را نداشته و صرفاً خواهان تنبیه آن بودند. زیرا که هر بدیل دیگری زمینه برای گشایش های «دمکراتیک» که منجر به از دست دادن کنترل می شد، را هموار می کرد. چنانچه امپریالیزم صدام را سرنگون نکرد، مطمئناً کوشش قاطعی در جهت سرنگونی رفسنجانی انجام نخواهد داد. مگر اینکه واقعاً کار از کار گذشته باشد که در آن صورت نیز حمایت نظامی خود از سلطنت طلبان را در تقابل با جنبش توده ای و همراه با سرکوب کمونیست ها و کارگران سازمان خواهد داد. نیروهای «سیاه» نیز در مقابل جنبش توده ای و از ترس آن، به سلطنت طلبان و امپریالیزم خواهند پیوست.

سناریوی سرخ

از زاویه منافع طبقه کارگر، تنها چشم انداز سیاسی، «انقلاب» است. انقلاب در راستای تسخیر قدرت و برقراری حکومت کارگری است. در ایران، در مقابل جبهه «سیاه» تنها یک سناریو وجود دارد و آنهم سناریوی سرخ است. سناریویی که هر کمونیست راسخ باید تحت هر وضعیتی (حتی در اوج فروپاشی مدنیت) از آن حمایت کرده و در امر پیشبرد آن با متحدان طبقه کارگر مبادرت کند.

برخلاف عقاید «نظریه پرداز»، پرولتاریا تنها با تکیه بر شور و طغیان سراسری می تواند به قدرت برسد. هر چه وضعیت پراکندگی تر و انفجاری تر باشد، زمینه برای تسخیر قدرت فراهم تر است. بشرطی که آگاهی سیاسی و زمینه ی مادی (تمرکز تولید و توسعه تکنیک) برای انقلاب آماده باشد- که در ایران چنین موقعیتی وجود دارد. پرولتاریا بمثابه ی نماینده ی انقلابی همه قشرهای تحت ستم و رهبر شناخته شده آنان در مبارزه علیه استبداد و «توحش» وارد حکومت خواهد شد. با تسخیر قدرت عصر نوینی گشایش خواهد یافت. عصر قانون گذاری انقلابی و سیاست های مثبت. نخستین مبارزه ی پرولتاریا برای بیرون راندن کثافات رژیم سابق و متحدان آنان با پشتیبانی تمام مردم روبرو خواهد شد. نقش یک حزب کمونیست واقعی، ایجاد تسهیلات لازم برای قدرت گیری طبقه کارگر است، و نه ایجاد توهم به جریان های راست گرا و ضدانقلابی و تقلیل نقش تاریخی پرولتاریا.

نخستین اقدام کارگران بلافاصله پس از تسخیر قدرت، طرد کلیه عناصر خاننی است که دستهایشان بخون مردم آغشته است و مرتکب بدترین جنایات علیه کارگران و کمونیست ها شده اند. پرولتاریا پس از تسخیر قدرت تا آخر برای حفظ این موقعیت خواهد جنگید.

تکالیف آتی کمونیست ها

برخلاف نظریات «حزب»، وظیفه اصلی کمونیست ها، تحت هر وضعیتی، تدارک مداخله در جنبش کارگری است. کمونیست ها نقشی دیگری جز در کنار کارگران و زحمتکشان قرار گرفتن ندارند. کسانی که به هر بهانه و استدلالی خود را در کنار خائنین به طبقه کارگر می یابند، شایستگی نام «کمونیست» بر خود گذاشتن را از دست داده اند.

با توجه به وضعیت عینی ایران، تنها یک سناریوی احتمالی در صورت جنگ داخلی و سرنوینی رژیم وجود دارد آن هم همان سناریوی سرخ است. یک نیروی

انقلابی بایستی بطور مشخص و متمرکز در صدد ارتباط گیری با کمیته های عمل مخفی (که نقداً شکل گرفته اند) در راستای هم آهنگ کردن آنها برای تدارک اعتصاب اقدام کند. ایجاد «هسته های کارگری سوسیالیستی» برای ارتباط گیری با کمیته های مخفی و ایجاد زمینه برای تشکیل یک «حزب پیشتاز انقلابی» (نه هر حزبی که نام خود را چنین می نهد، بلکه حزبی که توسط کارگران پیشرو شناخته شده و مورد اعتماد آنان قرار گیرد) یکی از وظایف عمده سوسیالیست های انقلابی در دوره آتی است. کمونیست ها بایستی همراه و در کنار پیشروی کارگری به ساختن و گسترش این کمیته های عمل مخفی اقدام کنند، وگرنه نقشی در انقلاب ایران، جز به آلت دست بورژوازی تبدیل شدن، نخواهند داشت.

م. رازی

Razi@kargar.org

۳۰ مرداد ۱۳۵۷